



بنوس

کلمه Padbós در پهلوی پارسی و Pyws در پهلوی تورفان (فرهنگ فارسی، معین، ۱/۹۷۲)، اصل و منشأ همان کلمه‌ای است که در متون قدیم فارسی دری، غالباً به صورتهای «پیوس» یا «بیوس» و «پیوسیدن» یا «بیوسیدن» به کار رفته است. در کشف‌الاسرار (چاپ حکمت ۳/۷۶۷) می‌خوانیم که: «نیکوکاران را بر پیوس بیفزائیم.» و میدانی در السامی (چاپ عکسی/۵۳۷) آورده است: «الامل والرءاء: پیوس.» ابن یملین فریومدی گوید (دیوان، باستانی راد/۴۳۶):

«هر که را همت بلند بود راه یابد به منتهای بیوس»
و فردوسی گفته است (معجم شاهنامه/۴۲):

«پیوسته نه این بد به کاوس شاه به نزد چو آمد ز لشکر سپاه»
و نظامی گنجه‌ای راست (گنجینه گنجوی/۲۳):

«کز این نامه هم گر نرفتی بیوس سخن گفتن تازه بودی فنوس»
در تفسیر مفردات قرآن (چاپ جوینی/۷۱ و ۱۴۱) معادل «لامل» و «الاحتساب» «بیوسیدن» و «مزد بیوسیدن» است و در تاج‌المصادر (نسخه لالا اسماعیل: کلیله و دمنه مینوی/۴۴۸) و چاپ هند (ص ۱۶۶) و المصادر (چاپ بیش ۲/۲۶۸) و مصادر اللغة (طبع دکتر جوینی/۱۹۶) آمده است:

«التأمیل: پیوسیدن و به پیوس افگندن کسی را.»

مؤلف المصادر (۲/۳۴۴) نویسد: «الاحتساب: مزد بیوسیدن.»

میبدی در کشف‌الاسرار (چاپ حکمت ۱/۳۵) می‌گوید: «اگر چند کوشند؛

نرسند و هر چند بیوسند؛ نشناسند.»

در لغت‌نامه قرآنی الدرر فی الترجمان (چاپ محمد سرور مولائی/۷۶) آمده است:

«لایحتسب: نه پیوسد.»

در ترجمه قرآن موزه پارس (طبع دکتر رواقی/۲۲۳) می‌خوانیم که:

«و پدیدار آید ایشان را از خدای آنچه نه بودند که می‌پنداشتند و بیوسیدند.»

در کتاب گران ارز پلای میان شعر هجائی و عروضی فارسی (چاپ دکتر رجائی

(۱۰۴)، گزارنده نویسد:

«ایشان خود را می‌توانند؛ می‌چه بیوسید زیشان شفاعت؟»

مترجم و نویسنده فرج بعد از شدت به‌فارسى (طبع دکترا حاکمی والا: ۲۲/۱ و ۴۷۲) گوید:

«هر که از خدای بترسد... زود باشد که خدای تعالی او را از آن بلا فرجی...»

ارزانی دارد و از آنجا که در حساب ندارد و، نبیوسد؛ روزی رساند.» و

«بنده در ورطه بلا و عنا چون ببرد امید از اسباب

ایزد از موضعی که نبیوسد بنماید هزار فتح الباب»

انوری ایبوردی گوید (دیوان، طبع اول مدرس رضوی، ۳۸۵/۱ و ۴۶۹ - ۶۵۳/۲):

«گر به به بیوس نتوان کرد هم درین بیشه بوده شیر عرین

به بیوسی از جهان دانی که چون آید مرا همچنان کز پارگین امید کردن کوثری

به بیوسی چو گربه چند کنم زانکه چون سگ ز بد نپرهیزد»

سنائی غزنوی گوید (حدیقه، چاپ اول مدرس / ۳۳۸):

«سگ بیوسنده، گرگ درنده است سفله سالوس و لوس، خر بنده است.»

مؤلف جهان‌گشای جوینی آورده است (چاپ مرحوم قزوینی ۶/۱):

«افسوس که عمر نابیوسی بگذشت وین عمر چو جان عزیز ازسی بگذشت.»

ایضاً همان مؤلف نویسد (جهان‌گشای جوینی ۱/۹۹):

«هر آینه هر کار که عواقب آن در اوایل نا اندیشیده ماند، فتنهائی که در ابتدا

پیدا نیاید؛ نابیوسیده توقع باید کرد.»

این شاهد هم از راحة الصدور است (چاپ محمد اقبال با تصحیحات مینوی

/ ۳۳۱):

«سلطان طغرل پادشاهی بوژ در آشیان دولت زافه و ... ملکی نابیوسیده بدو

رسیده...»

در ترجمه قرآن موزه پارس آمده است (به ترتیب صفحات ۵۱ و ۲۲۴):

«او همیشه آنانک کافر شدند در شك گمانند از قرآن؛ تا بیاید به ایشان رستاخیز

ناگاه او نابیوسان.»

«و متابعت کنید نیکوترین آنچه فرستادند به شما از نزدیک خدای شان، از پیش

آنک بیاید به شما عذاب ناگاه نابیوسان و شما ندانید.»

بهاء‌الدین محمد بن مؤید بغدادی در التوسل الی التوسل نوشته است (چاپ بهمینار

/ ۲۳۵):

«کهنتر را ناگاه و نابیوسان، چون بالای ناگهان، سفر چند در راه آمد.»

ابوالمعالی نصرالله منشی نویسد (کلیده و دمنه، چاپ اول مینوی ۸۵/۱):

«و فتنه آن [است] که جنگهای ناپیوسان و کارهای نااندیشیده حادث گردد.»
 ابوالفضل بیهقی نوشته است (تاریخ بیهقی، چاپ دوم فیاض / ۶۳۷ و ۷۴۸):
 «اعیان و مقدمان و پیروان در خرگاهی بنشستند و رأی زدند و گفتند که نااندیشیده
 و ناپیوسان، چنین حالی رفت.» و: «این مرگ ناپیوسان هم یکی بود از اتفاق بد.»
 همچنین حدیقه سنائی، چاپ اول رضوی، مقدمه حکیم / ۳۳، تاریخ سیستان،
 طبع بهار / ۲۹۹، مرزبان نامه، محمد روشن / ۸۴ و ۴۹۴، دیوان انوری، رضوی
 / ۲، ۵۳۰، نشانه المصذور، چاپ دکتر یزدگردی / ۷۵، نامه های خاقانی، سجادی / ۱۴،
 ترجمه رساله قشیریه، فروزانفر / ۹۶ ... دیده شود.

آنگونه که از بررسی متنهای معتبر دیرینه سال برمی آید و با از مدنظر گذراندن
 امثله ای چند، که ذیلاً آورده شود؛ واضح می گردد که «پیوسیدن» (= بیوسیدن)
 و مشتقات آن، به اشکالی دیگر، جز از صورتهای مانوس متداول، به کار می رفته است.
 نخست اینکه در ترجمه قرآن موزه پارس (صفحه ۳۳۰) آمده است:
 «بیامد بهایشان عذاب خدای، از آنجا که نه بوسیدند.»
 و در مصادر اللغه (چاپ جوینی / ۲۸۴) می خوانیم که: «الاضطغان: ... بر
 چیزی بوسیدن...»

و دیگر، مؤلف مصادر اللغه نوید (ص ۲۵۱): «الاحتساب: مزد چشم - داشتن
 و پیوستن (= مزد پیوستن = مزد پیوسیدن). سدیگر اینکه، ابویعقوب کردی نیشابوری،
 در فرهنگ معتبر و کهن سال خویش - البلغه - می نویسد (چاپ مینوی صفحه ۳۷۶
 و ح): «الامل: اومید، بدوس».

در نسخه ای خطی از السامی فی الاسامی، مورخ ربیع الاول ۶۵۹ قمری، مضبوط
 در دارالکتب قاهره، معادل الامل والرجا «بدوس» نوشته شده است (فهرست الفبائی
 السامی، دبیرسیاقی، ۸۹ ح دیده شود).

در فرج بعد از شدت (طبع دکتر خاکمی / ۳۷۹) بیتی آمده است به این صورت:
 «گرچه کارت نکوست از بد ترس و رچه حالت بد است نیک بیوس»
 بنا به نوشته مصحح محترم، کلمه «بیوس» در این بیت، در چاپی که به دست آقای
 غفاری از آن کتاب شده است؛ «بدوس» بوده است.
 در کتاب مجهول القدر دستور دبیری (چاپ عدنان صادق ارزی / ۷۴ و ۸۵)
 می خوانیم که:

«بطهارت اصل وزکاء عنصر او مهتر، از روی توقع می بندوسیده ام کی کرم ورزد و
 تبرع فرماید و بر رسم احرار، عیب بوش و عذر نبوش باشد» و:
 «من کهتر... شان و نازنده ام و ایزد را تعالی سیاس دارنده و بخوبی این
 اتفاقات، دل برخویشتم می نهم و در مستقبل بهتر ازین می بندوسم.» همچنین در همین
 کتاب «بدوس: طمع» را در صفحه ۳۳ و «نابدوسان» را در صفحه ۷۰ توان دید.

خلاصه آنکه، حرف اول این کلمه، حرف پی فارسی است و «بیوسیدن» یا
 «بیوسیدن»، به شکلهای «پیوستن» و «بوسیدن» و «بندوسیدن» و، «بیوس» یا

«بیوس» همچنین «نابیوسان» یا «نابیوسان»، به صورت‌های «بذوس» و «نابدوسان» نیز به کار می‌رفته است که نه از نظر گاه دستور زبان، بر استعمال آنها ایراد توان گرفت و نه از جهت مطابقت با قواعد زبان‌شناسی؛ بلکه همه صحیح و بی‌عیب است. واپسین نکته گفتمانی این است که دکتر صادق رضازاده شفق، در فرهنگ شاهنامه خود (صفحه ۶۲) کلمه «بویه» را (که نادرست است و «بویه» بایست باشد) از «بیوس» و «بیوسیدن» مشتق دانسته است که بی‌شک غلط فاحش است و همچون بیشتر مندرجات آن کتاب، بی‌اعتبار و، مصداق بارزی است برای شدرسنا.

علی محمد هنر (سیامک گیلک)

چند واژه سیستانی در متون فارسی

در گویش سیستانی هنوز واژه‌هایی بجا مانده است که به کمک آن واژه‌ها، که بعضی از آنها در هیچ فرهنگی ضبط نشده است، می‌شود مشکلاتی از متون کهن فارسی را حل کرد. نیز بسیاری از واژه‌های مورد استفاده در گویش سیستانی نمونه زنده‌ای است برای صحت یا سقم واژه‌های متروکی که گاه در فرهنگ‌ها آمده است و لی از سوی محققین در درستی یا نادرستی شکل یا معنای آن واژه‌ها تردید است. در این مورد می‌توانم این موارد را به‌عنوان نمونه بیاورم:

۱- گوره

در صفحه ۳۱ تاریخ سیستان در بیان خراج و تقسیم آن برای عمران منطقه آمده است: (و راست کردن کورها اربعه آلف درهم). و در بیان معنی واژه کورها زنده یاد استاد بهار در پاورقی همان صفحه به شماره پنج نوشته‌اند: «گوره به‌ضم اول و فتح ثالث، زمینی را گویند که آنرا سیلاب کنده باشد و بدان سبب گودها نزان بهم رسیده و پرگل ولای باشد (برهان) مقصود اصلاح خرابیهایی است که از سیل و جریان رودخانه در اراضی مزروع پیدا شده است.»

در صورتی که کوره یا بهتر است بگوییم کوره‌ها در این مورد که در تاریخ سیستان بکار رفته است تصحیفی از گورها با گاف فارسی است، و جمع گوره gora و گوره هنوز در سیستان کاربرد همگانی دارد و به معنای سد خاکی است که در جلوی آب برای انحراف آن یا جلوگیری از طغیان آن بنا می‌کنند و احتمالاً این گوره سیستانی با گر پهلوی که به‌استناد فرهنگ فارسی به پهلوی دکتر فره‌وشی به معنای کسوه است خوشاوندی دارد. و نیز با جزء دوم واژه «سونگیر» که به‌نوشته روانشاد عبدالحی حبیبی در تاریخ افغانستان به‌ناز اسلام، نام معبد سونا، رب‌النوع آفتاب در زابلستان بوده است، و بر فراز کوه. يك دليل هم در خود متن تاریخ سیستان وجود دارد که طبق آن این کلمه کورها به آن معنی که استاد بهار به‌نقل از برهان آورده‌اند نیست چرا که درباره زمینهای خراب شده بوسیله سیل در ادامه همین بحث خراج و در صفحه